

گلوریا استاینم از نگاهی دیگر

دانیل گیری*



* استادیار تاریخ ایالات متحده در کرسی مارک پیگوت در کالج ترینیتی دابلین

هم بی‌اعتنایی‌های چپ‌گرایانه به گلوریا استاینم نادرست است و هم ستایش‌هایی که جریان حاکم از او می‌کند.

در سال ۲۰۱۶، گلوریا استاینم از هیلاری کلینتون حمایت کرد و گفت زنان جوانی که هوادار برنی سندرزند فقط از آن رو چنین می‌کنند که «پسرها طرفدار برنی‌اند». (او بعدها گفت منظورش را درست بیان نکرده است.) پس از مرگ استاینم در هفته‌ی گذشته، رسانه‌های جریان اصلی به‌گونه‌ای اغراق‌آمیز به ستایش او پرداخته‌اند. آیا جای تعجب دارد که بعضی از چپ‌گرایان گلوریا استاینم را «[مادرخوانده‌ی فمینیسم](#) [نولیبرال](#)» بدانند؟

بالین‌همه، هم بی‌اعتنایی‌های چپ‌گرایانه به استاینم نادرست است و هم ستایش‌هایی که جریان حاکم از او می‌کند.

استاینم در اوج نفوذش در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، هنگامی که یکی از سخنگویان برجسته‌ی جنبش رهایی زنان بود، بی‌تردید در جناح چپ جای داشت. او نه تنها نماینده‌ی فمینیسم یک‌درصدی‌ها نبود، بلکه معتقد بود فمینیسم باید نماینده‌ی همه‌ی زنان باشد و جامعه را از بنیاد دگرگون کند. استاینم نیز، مانند بسیاری دیگر از چهره‌های اصلی موج دوم فمینیسم، از اصلاحاتی دامن‌دار از همان دست حمایت می‌کرد که امروز بسیاری در چپ خواهان آن‌اند: مراقبت از کودکان با بودجه‌ی دولت فدرال، درآمد سالانه‌ی تضمین‌شده و سخاوتمندانه برای همه، اتحادیه‌های کارگری نیرومند، و مخالفت با نژادپرستی و نظامی‌گری.

استاینم را بیش از هر چیز باید لیبرالی چپ‌گرا دانست که می‌کوشید در چارچوب نهادهای موجود اصلاحاتی دگرگون‌ساز پدید آورد. کارکردن در نهادهای تثبیت‌شده به‌هیچ‌وجه او را به ابزار دستگاه حاکم بدل نمی‌کرد. او نیز مانند مایکل هرینگتن در پی «جناح چپ امر ممکن» بود. درواقع، استاینم تا همان لحظه‌ای که در سال ۲۰۱۶ با ترجیح هیلاری بر برنی به سازمان دموکراتیک سوسیالیست‌های آمریکا (DSA) پشت کرد، پیوند نزدیکی با این سازمان بنیان‌گذاشته‌ی هرینگتن داشت. اگر استاینم به‌جای ایالات متحده در اروپا زندگی می‌کرد، به‌آسانی سوسیالیست شناخته می‌شد.

از این گذشته، او در اوج جنگ سرد پایان‌نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی‌اش را درباره‌ی جورج اورول نوشت و از او با عنوان «سوسیالیستی لیبرتارین» ستایش کرد.

استاینم تا اندازه‌ای از آن رو درست شناخته نشده است که بیشتر روایت‌های تاریخی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ فقط بر رشد جنبش‌های اجتماعی رادیکال، فروپاشی لیبرالیسم جنگ سرد و واکنش محافظه‌کارانه تمرکز می‌کنند و از این واقعیت چشم می‌پوشند که بسیاری از لیبرال‌های آمریکایی در این دوره رادیکال شدند. حزب دموکرات در سال ۱۹۷۲ چپ‌گراترین نامزد تاریخ خود را معرفی کرد. جورج مک‌گاورن با بسیج نیروی جنبش‌های ضدجنگ، حقوق مدنی و فمینیستی نامزدی حزب را به دست آورد. او خواهان آن بود که بودجه‌ی مجتمع نظامی-صنعتی کاهش یابد تا نیازهای فوری داخلی، از جمله تأمین مراقبت از کودکان و مبارزه با فقر و نابرابری نژادی، برآورده شود. استاینم متحد نزدیک مک‌گاورن بود، هرچند موضعی چپ‌تر از او داشت.

استاینم چه پیش از آن که در سال ۱۹۶۹ آشکارا به فمینیسم بپیوندد و چه پس از آن، از بازیگران اصلی چپ‌ترین جناح حزب دموکرات بود. او واسطه‌ای اثرگذار میان اندیشه‌ها، سازمان‌ها و افراد بود؛ کسی که جنبش‌های اجتماعی را به نهادهای سیاسی جریان اصلی پیوند می‌داد و به پدیدآمدن فضایی کمک می‌کرد که در آن چپ و لیبرالیسم بتوانند به یکدیگر برسند.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، استاینم به کنشگری سیاسی و سرشناس بدل شده بود. او در تدارک آگهی‌ای در فوریه‌ی ۱۹۶۸ مشارکت کرد که در آن چهارصد نویسنده و ویراستار، در اعتراض به جنگ ویتنام، متعهد شدند ده درصد از مالیات بر درآمد فدرال خود را نپردازند؛ رقمی که برآورد می‌شد سهم جنگ از بودجه‌ی فدرال باشد. او خستگی‌ناپذیر در حمایت از اتحادیه‌ی کارگران متحد مزرعه (UFW) فعالیت می‌کرد؛ اتحادیه‌ای کارگری و مبارز که کارگران مهاجر مزارع کالیفرنیا را سازمان می‌داد و در سراسر کشور محصولات برداشت‌شده به دست کارگران غیراتحادیه‌ای را تحریم می‌کرد. استاینم برای اتحادیه اطلاعیه‌ی مطبوعاتی می‌نوشت، برای فعالیت‌هایش پول جمع می‌کرد و با استفاده از ارتباطاتش یاری رساند تا تصویر سزار چاوز، رهبر اتحادیه‌ی کارگران متحد مزرعه، روی جلد مجله‌ی تایم قرار گیرد.

استانیم همچنین با شعبه‌ی ۱۱۹۹، اتحادیه‌ی کارکنان بیمارستان‌ها که در سیاست ترقی‌خواهانه‌ی شهر نیویورک نقشی اساسی داشت، همکاری می‌کرد. او نوشت کارگرانی که این شعبه سازمان می‌داد و بیشترشان آفریقایی تبار یا پورتوریکویی بودند، همانند کارگران مزرعه، «به‌طور نظام‌مند از حمایت‌های سی‌وپنج سال قانون‌گذاری کار محروم شده بودند» و «با تهدید و اجبار وادار شده بودند با کار بی‌مزدشان هزینه‌ی جامعه را تأمین کنند». از نظر استانیم، «بیش‌ازپیش روشن است که باید موج تازه‌ای از سازمان‌دهی کارگری، به گستردگی موج دهه‌ی سی، شکل بگیرد؛ اما این بار همه‌ی کسانی را دربرگیرد که قوانین و اتحادیه‌ها از آنان حمایت نکرده‌اند: کارگران مهاجر، کارکنان بیمارستان‌ها و خدمتکاران خانگی، همه‌ی فقرای نامرئی».

استانیم در سال ۱۹۶۹ اعلام کرد که به جنبش فمینیستی می‌پیوندد و خیلی زود شناخته‌شده‌ترین سخنگوی آن شد. او در این جایگاه نه‌فقط از برابری جنسیتی، بلکه از هدف‌های فراگیرترِ برابری و عدالت دفاع می‌کرد؛ هدف‌هایی که دیرزمانی برایشان مبارزه کرده بود. استانیم فمینیسم را «بخشی جدایی‌ناپذیر از نجات این کشور از الگوهای دیرینه و پرهزینه‌ی نخه‌گرایی، نژادپرستی و خشونت» خواند. به گفته‌ی او، فمینیست‌ها «در پی تقلید از نقش غیرانسانی مردانه نیستند، بلکه می‌خواهند جامعه را متحول کنند».

استانیم این اندیشه را جدی می‌گرفت که فمینیسم باید نماینده‌ی همه‌ی زنان باشد. او که مشتاق گسترش پیامش بود، مجموعه‌ای از «تورهای سخنرانی درباره‌ی رهایی زنان» را در سراسر کشور برگزار کرد که با استقبال گسترده روبه‌رو شد. استانیم همیشه در کنار زنی سیاه‌پوست سخن می‌گفت تا گوناگونی جنبش رهایی زنان را نشان دهد، فمینیسم زنان آفریقایی تبار را به افکار عمومی بشناساند و تأکید کند که هدف‌های جنبش فمینیستی جدایی‌ناپذیر از هدف‌های مبارزه‌ی سیاه‌پوستان برای آزادی است.

استانیم می‌گفت دستیابی به هدف‌های فمینیسم مستلزم اصلاحاتی چشمگیر در سرمایه‌داری است. به‌رسمیت‌شناختن زنان به‌عنوان «انسان‌هایی کامل و تمام‌عیار» مستلزم آن بود که در برابر کارشان مزدی برابر بگیرند و از جمله به زنان خانه‌دار بابت کار خانگی‌شان دستمزد پرداخت شود. الگوی اقتصادی استانیم سوئد بود. سوئد، که در آن زمان اولاف پالمه رهبری‌اش می‌کرد، هم سیاست‌های بازتوزیعی را در پیش گرفته

بود و هم سیاست‌های فمینیستی، از جمله مراقبت رایگان از کودکان و برخوردار کردن زنان خانه‌دار از حق دریافت درصدی از درآمد همسرانشان. استاینم می‌گفت سوئد «چنان از ما پیش افتاده است... که اظهارنظرهای سوئدی‌ها درباره‌ی جنسیت و برابری به گزارش‌هایی از کره‌ی ماه می‌ماند».

تلاش‌های استاینم برای دگرگون کردن سیاست آمریکا در مسیری فمینیستی و لیبرال‌چپ‌گرا، در «مجمع ملی سیاسی زنان» (NWPC) نمود یافت؛ سازمانی که او در سال ۱۹۷۱ همراه با بلا ایزوگ، شرلی چیزم و بتی فریدان در بنیان‌گذاری‌اش مشارکت کرد. بیانیه‌ی هدف تأسیس این مجمع بلندپروازی دامن‌داری داشت: استفاده از قدرت سیاسی زنان برای «ریشه‌کن کردن تبعیض جنسیتی، نژادپرستی، خشونت و فقر» از جامعه‌ی آمریکا، از راه تشکیل «ائتلاف با دیگر گروه‌های تحت ستم». این بیانیه از مسکن برای همه، اصلاح نظام عدالت کیفری، خدمات جامع سلامت، درآمد سالانه‌ی تضمین‌شده، حق همه‌ی کارگران برای تشکیل اتحادیه بر پایه‌ی قانون ملی روابط کار، و «پایان دادن به جنگ» دفاع می‌کرد.

آنان می‌دانستند که تحقق چنین هدف‌هایی پرهزینه خواهد بود. با این حال، تأکید می‌کردند که «منابع عظیم» کشور برای این کار کافی است، به شرط آنکه «سامان تازه‌ای بیابد تا به جای مرگ، هزینه‌ی زندگی را بپردازد».

استاینم دیدگاه‌های لیبرال‌چپ‌گرای خود را در ماندگارترین دستاوردش، مجله‌ی *MS*، نیز پیش برد. شماره‌های نخست *MS* نه فقط خواهان تغییر فردی برای زنان طبقه‌ی متوسط بودند، بلکه برنامه‌ای گسترده و لیبرال‌چپ‌گرا را مطرح می‌کردند. نخستین شماره شامل مقاله‌هایی درباره‌ی حق سقط جنین، نقش زن خانه‌دار و پرورش کودکان بدون نقش‌های جنسیتی بود؛ همچنین نوشته‌ای از دانیل السبرگ، افشاگر اسناد پنتاگون، درباره‌ی اینکه چگونه تصویرهای مبتنی بر مردانگی پرخاشگر به تشدید جنگ ویتنام انجامیده بود. در همان شماره، مقاله‌ای اثرگذار از جانی تیلمون نیز منتشر شد؛ مدیر آفریقایی‌تبار سازمان ملی حقوق رفاه اجتماعی که بر پایه‌ی تجربه‌ی شخصی خود به عنوان دریافت‌کننده‌ی کمک‌های رفاهی می‌نوشت. تیلمون نظام رفاهی را «ازدواجی به شدت جنسیت‌زده» خواند که در آن «یک مرد را پس می‌دهید و به جایش

آقا بالاسر می‌گیرید». او در عوض خواهان پرداخت «دستمزدی کافی برای گذران زندگی در برابر پرورش کودکان و خانه‌داری» شد.

دیدگاه‌های لیبرالِ چپ‌گرای استاینم در جنبش‌های زنان دیدگاه‌هایی معمول بود. البته گروهی پرسروصدا از فمینیست‌های رادیکال، لیبرال‌ها را به سبب فعالیت در چارچوب نهادهای تثبیت‌شده نقد می‌کردند و برخی فمینیست‌های لیبرال نیز حقوق زنان را به‌عنوان مسئله‌ای جدا از دیگر مسائل دنبال می‌کردند. اما بیشتر فمینیست‌ها، از جمله اعضای مجمع ملی سیاسی زنان، دست‌اندرکاران مجله‌ی *مِز* و اعضای سازمان ملی زنان، فمینیسم را به برنامه‌های گسترده‌تر برای تحول اجتماعی پیوند می‌دادند؛ برنامه‌ای که نابرابری اقتصادی و نظامی‌گری را نیز هدف قرار می‌داد.

شاید دشوار به نظر برسد که این تصویر از استاینم به‌عنوان چهره‌ای متعلق به چپ را با این واقعیت سازگار کنیم که او در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ در سازمانی با بودجه‌ی سیا مشغول به کار شد؛ سازمانی که جوانان آمریکایی را برای شرکت در جشنواره‌های بین‌المللی جوانان کمونیست در خارج از کشور جذب می‌کرد. همکاری استاینم با سیا به‌هیچ‌وجه ستودنی نبود، اما چنین نبود که او مشغول برنامه‌ریزی تهاجم خلیج خوک‌ها باشد. به‌هرحال، این ارتباط پس از آن پایان یافت که او در سال ۱۹۶۲ برای روزنامه‌نگارشدن به شهر نیویورک رفت. این ادعا که استاینم همچنان مأمور سیا ماند و مخفیانه در جنبش‌های زنان فعالیت کرد تا آن را از درون تضعیف کند، مضحک است.

می‌توان به‌حق از استاینم انتقاد کرد که به‌اندازه‌ی کافی رادیکال نبود و در سال‌های پایانی زندگی‌اش از برخی جهات مهم به میانه گرایش یافت. اما اینکه بگوییم او «هرگز با هدف‌های» جنبش‌های زنان «همراه نبود» یا مروج «فمینیسمی محافظه‌کار و ضدچپ» بود، یکسره نادرست است. این برداشت اشتباه از استاینم بازتاب ذهنیتی نادرست در چپ است که همه را به دو گروه «دستگاه حاکم» و «رادیکال‌ها» تقسیم می‌کند و فضای گسترده‌ی میان این دو را نادیده می‌گیرد. باید استاینم را به یاد آوریم، زیرا آمیزه‌ای نیرومند از فمینیسم و سیاست لیبرالِ چپ‌گرا را در وجود خود مجسم می‌کرد.

گلوریا استاینم از نگاهی دیگر

منبع:

<https://jacobin.com/۰۹/۲۰۲۶/steinem-feminism-left-unions-race>